

بررسی زمینه‌های همگرایی و واگرایی ایران و عربستان در چارچوب جغرافیای صلح

یدالله کریمی پور

استاد جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

حسین ربیعی

استادیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

سید محمد یعقوبی^۱

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۲/۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۱۰

چکیده

ایران و عربستان به مثابه دو قطب ژئوپلیتیکی در منطقه‌ی خاورمیانه، روندی از همگرایی و واگرایی را در مناسبات خود طی کرده‌اند. وزن ژئوپلیتیکی دو کشور در منطقه و نقش بالقوه‌ی آن‌ها در حل تعارضات تا حدی است که هر یک از دو کشور ایران و عربستان، همواره به عنوان بازیگری استراتژیک در پروژه‌های کلان بازیگران جهانی، انتخاب شده‌اند. با وجود توانمندی‌ها و قابلیت‌های دو کشور، سیر واگرایی میان ایران و عربستان در طی یک دهه‌ی اخیر شتاب فزاینده‌ای یافته است. با توجه به وزن ژئوپلیتیکی بالای دو کشور، تحقیق حاضر با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی زمینه‌های واگرایی و همگرایی ایران و عربستان پرداخته است. پرسش اصلی این تحقیق، این است که کدام عوامل در واگرایی و همگرایی ایران و عربستان مداخله می‌کنند و چگونه می‌توان به یک همزیستی مسالمت‌آمیز و پایدار میان دو کشور دست یافت. نتایج، نشان می‌دهد که عمده‌ی تعارض و تنش در روابط دو کشور، ناشی از برجسته شدن قلمروسازی ایدئولوژیک است؛ به نحوی که ایران و عربستان را به دو عنوان دو قطب رقیب تخریبی در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. با این حال، قرار گرفتن دو کشور بر مدار واقعیت‌ها و اشتراکات جغرافیایی، یکی از کارآمدترین رویه‌ها برای برقراری صلح و همزیستی میان ایران و عربستان قلمداد می‌شود.

واژگان کلیدی: ایران، عربستان، واگرایی، همگرایی، صلح جغرافیایی

مقدمه

همگرایی یا واگرایی واحدهای سیاسی-فضایی در نظام جهانی، تابعی از میزان موافقت و همراستایی آن‌ها در مسائل درونی و بیرونی است. به صورت منطقی، هرچه درون‌دادهای دو کشور در مسائل استراتژیک ملی و منطقه‌ای همپوشان و در مداری مشترک باشد، احتمال همگرایی آن‌ها برای تشکیل یک منظومه‌ی ژئوپلیتیکی، افزایش می‌یابد. روند واگرایی میان کشورها به‌ویژه در رقابت‌هایی که بر پایه‌ی قدرت شکل می‌گیرد، قدری پیچیده‌تر است. واگرایی، عموماً از یک جریان تاریخی توجیه می‌یابد و کشورهای واگرا و پر تنش میان یکدیگر را طی می‌کنند، از همین جریان‌های متضاد تاریخی به عنوان توجیهی برای اقدامات غیرسازنده علیه خود بهره می‌برند (Grinin, et al, 2016: 76). پیچیدگی روند واگرایی کشورها به ویژه در یارگیری‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، بیشتر عیان می‌شود. کوشش برای کسب وزن و جایگاه ژئوپلیتیکی بالاتر برای افزایش فشار بر رقیب، مجموعه‌ای از یارگیری‌ها در مقیاس فراملی را توجیه می‌کند. کشورهای واگرا با ایجاد مانع و اختلال در منافع استراتژیک یکدیگر، کدهای ژئوپلیتیکی متعارض و گاهی متخاصمی را علیه یکدیگر به تصویر می‌کشند (Tausch, 2015: 31).

مسئله‌ی واگرایی به ویژه در منطقه‌ی خاورمیانه که محل تلاقی ادیان، مذاهب، ایده‌ها و جریان‌های متضاد است، از اهمیت بیشتری برخوردار است. کشورهای برخوردار از وزن ژئوپلیتیکی بالا در این منطقه، کوشش فزاینده‌ای برای افزایش عمق استراتژیک خود داشته‌اند تا بتوانند میدان تهدیدات علیه خود را از مرزهای مجاور خود دور کنند و تهدید و تعارض را در قلمرو رقیب به جریان بیاورند (Alvandi, 2010: 163). چنین فرایندی میان دو کشور ایران و عربستان به‌ویژه پس از تحولات موسوم به بهار عربی، روند فزاینده‌ای به خود گرفته است. دو کشور با تعریف کدهای ژئوپلیتیکی متعارض، میدان‌های رقابت در خاورمیانه را لکه‌هایی داغ در مناسبات خود تبدیل کرده‌اند. میزان اثرگذاری دو کشور در تحولات منطقه و نیز معادلات انرژی جهان تا به اندازه‌ای است که همواره به عنوان عنصری مهم در نظام یارگیری‌های قدرت‌های جهانی حضور داشته‌اند. تعارض ایران و عربستان در مسئله‌ی سوریه و به‌ویژه یمن و کوشش فزاینده برای جریان‌سازی منطقه‌ای و جهانی علیه یکدیگر، نشان می‌دهد که تنش در مناسبات دو کشور به مراحل واگرایانه‌ی بالاتری صعود کرده است. روند فزاینده‌ی واگرایی میان ایران و عربستان در حالی است که دو کشور از اشتراکات جغرافیایی قابل توجهی برخوردار هستند. با این حال، به نظر می‌رسد که استراتژی‌های دو کشور، بیش از آنکه مبتنی بر این اشتراکات باشد، از منابع ایدئولوژیک متأثر می‌شود. از این رو و نیز با توجه به اهمیت دو کشور در منطقه‌ی خاورمیانه، پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی کوشیده است تا به بررسی زمینه‌ها و عناصر واگرایی و همگرایی در روابط ایران و عربستان بپردازد و چارچوب‌های جغرافیایی برای صلح پایدار میان دو کشور را مشخص کند.

مبانی نظری

همگرایی و واگرایی

همگرایی به معنای مفهومی، عبارت است از تقریب و نزدیک شدن افراد به سمت نقطه‌ای مشخص که معمولاً به عنوان هدف مشترک آنان شناخته می‌شود و واگرایی در برابر آن، عبارت است از تفکیک و جدائی از همدیگر و دور

شدن آنها از هدف مشترک و حرکت به سمت هدف‌های خاص. در واقع، همگرایی فرآیندی است که دولت‌ها یا واحدهای سیاسی مجزا از هم، داوطلبانه از بخشی از اقتدار خود و اعمال آن جهت دستیابی به اهداف مشترکشان صرف نظر کرده و از یک قدرت برتر (نهاد یا سازمان بین‌المللی) تبعیت می‌کنند. در واقع، باید اذعان داشت که انگیزه‌های اصلی دولت‌ها برای چنین همکاری‌های نزدیک، دستیابی آنها به منافع و امکاناتی است که قبل از ورود به فرایند همگرایی دست یافتن به آن برایشان غیر ممکن بود (Ghavam, 2016: 222). همگرایی و واگرایی تابعی از تلقی دولت‌ها و بازیگران نسبت به منافع ملی و جمعی و یا فردی خود می‌باشد؛ به عبارت دیگر، بازیگری که تن به شرکت در فرایند همگرایی یا واگرایی با سایر بازیگران در سطوح مختلف می‌دهند، به این امر می‌اندیشد که این امر تا چه اندازه منافع او را تامین و تهدیدات احتمالی را از او دور می‌سازد. لذا فلسفه این دو پدیده را درک وجود منفعت برای بازیگران در پرتو شکل‌گیری آنها تشکیل می‌دهد (Hafeznia, 2015: 373). جوزف نای، معتقد است که جاذبه ایدئولوژیک و هویت‌بخش و نوعی احساس هویت باعث حمایت شدید از همگرایی منطقه‌ای می‌شود و به قول نای احساس پایداری هر چه قوی‌تر و جاذبه هویت‌بخش هر چه شدیدتر باشد، به همان نسبت گروه‌های مخالف از معارضة مستقیم و رو در رو با جریان همگرایی بیشتر حذر خواهند کرد. کشور ایران به خاطر امنیت ثبات و منزلت به اتحادها می‌پیوندد در نظر لیسکا یکی از پیش شروط اساسی انسجام اتحاد ایجاد نوعی ایدئولوژی اتحاد است. کارکرد ایدئولوژی اتحاد ارائه توجیهی عقلی برای اتحاد است. (ایدئولوژی در ایفای نقش از خاطرات انتخابی گذشته مایه گرفته و برای آینده طراحی در پی اندازد) مشورت دوره‌ای به ویژه میان یک عضو برجسته و متحدین آن در هر دو زمینه شکلی و ماهوی به ایجاد و حفظ ایدئولوژی اتحاد و در نتیجه انسجام اتحاد کمک می‌کند.

منکر اولسون معتقد است منافع عملی نقش عمده‌ای در صف‌بندی یا صف‌شکنی کشورها ایفا می‌کنند و به نظر والت با تشدید تهدیدات اهمیت ایدئولوژی به عنوان عاملی وحدت بخش کاهش می‌یابد دولت‌ها در صورت مواجهه با یک چالش جدی و حمایتی احتمالاً در صف‌بندی با یکدیگر چندان توجهی به اختلافات ایدئولوژیک نخواهند داشت در چنین شرایطی منافع عملی بر ملاحظات ایدئولوژیک فائق خواهند بود بر این اساس هر قدر دولت‌ها در محیط بین‌المللی بیشتر احساس امنیت کنند در تشکیلات اتحادها قرابت یا سازگاری ایدئولوژیک بیشتری را جستجو خواهند کرد و به همین دلیل دولت‌هایی که فاقد ثبات داخلی هستند برای تقویت مشروعیت داخلی خود می‌کوشند تا با دولت‌هایی متحد شوند که از نظر ایدئولوژیک با آنها قرابت دارند (Bliss and Smith, 2017: 19). کارل دوپیچ، ۴ شرط لازم همگرایی را بر می‌شمرد: ۱- ارتباط متقابل ۲- سازگاری عملی ارزش‌ها و پاداش‌های مشترک ۳- واکنش‌پذیری متقابل و ۴- نوعی هویت و یا وفاداری مشترک تعمیم یافته و معتقد است این پیش شرط‌ها و علل مقدمی برای شکل‌گیری همگرایی لازم است (Seyfzade, 2016: 31). نظریه کانتوری و اشپیگل، همگرایی را به عنوان یک وضعیت خاص سیاسی و یا فرآیندی جهت تعویض وفاداری‌ها به سطحی بالاتر از سطح ملی می‌دانند که معتقدند همگرایی به عنوان یک وضعیت است که آنها نظام بین‌الملل را متشکل از چندین نظام تابعه منطقه‌ای می‌دانند و به نظر آنان هر یک از این نظام‌های تابعه متشکل از یک دو و یا چند کشور هم‌جوار تعامل گر با یکدیگر است که پیوندهای مشترک قومی، زبانی و فرهنگی با یکدیگر دارند و گاه احساس همانندی و هویت

آنان با اقدامات و طرز تلقی کشورهای که خارج از این نظام تابعه هستند تشدید می‌شود و زمینه‌های همگرایی فراهم می‌شود (Gharaghian Zandi, 2009: 33).

ریچارد روز کرانس، ۹ مرحله یا سیستم را مشخص نموده که در واقع نقاط عطف تغییرات رفتاری دولت‌ها را نمایش می‌دهد او اقدام به ساختن ۲ مدل نموده است مدل‌های روز کرانس با وضعیت‌ها و شرایط تعادل و ثبات سیستم جهانی مرتبط است و تعدادی عناصر اساسی در آن‌ها دخالت دارند: درون داد مزاحم (بر هم زننده نظم)، مکانیسم تنظیم کننده که در مقابل اغتشاش و مزاحمت از خود واکنش نشان می‌دهد. محدودیت‌های محیط که روی طیف فرادادهای احتمالی اثر می‌گذارد. درون‌دادهای مزاحم یا بر هم زننده نظم عبارتند از عوامل و نیروهای واگرا مانند ایدئولوژی‌ها، ناامنی‌های داخلی سیستم‌های فرعی «دولت‌های مستقل»، عدم توزیع یکنواخت منابع و منافع ملی متضاد (Kazemi, 2010: 64). ریمون آرون، معتقد است هنگامی می‌توان گفت که فاعلان (دولت‌های مستقل) جز نظام واحدی هستند که بین آن‌ها آن گونه روابطی وجود داشته باشد که هر یک از آن‌ها در مرحله تصمیم‌گیری به منافع دیگران توجه کند. تالکوت پارسونز، سه‌گونه سیستم‌های جزء را که در داخل «سیستم اقدام» به هم مرتبط و وابسته هستند تفکیک می‌کند: سیستم شخصیتی - سیستم اجتماعی - سیستم فرهنگی - این سیستم‌های فرعی هر کدام به یکدیگر اثر متقابل دارند به ترتیبی که تغییر در هر یک از آن‌ها باعث تغییر در بقیه و در مجموع کل سیستم می‌گردد. پارسونز معتقد است که در یک جامعه یا سیستم کاملاً همگرا بازیگران نیازهای ویژه یکدیگر را تأمین می‌کنند و با تأمین منافع آن‌ها اشتیاق به همکاری و تعامل و تعادل در آن‌ها بیشتر می‌شود. کاپلان نیز به یک الگوی نظام حکومتی جهانی می‌پردازد که در آن یک مکانیسم وحدت دهنده و همگرا امور قضایی، سیاسی، اقتصادی و اداری سیستم کلان را تنظیم می‌کند و در این سیستم ارزش‌های ساختاری سیستم‌های فرعی یا دولت‌ها طوری است که مابینی با نظام کلی بین‌المللی ندارد و وحدت عمل و هماهنگی بین آن‌ها موجود است و ممکن است در مراحل مقدماتی فراگرد وحدت و ادغام به علت وجود ارزش‌های متضاد عدم تعادل در سیستم بروز کند و این همان فرآیندی است که به اعتقاد کاپلان ممکن است منجر به تشکیل سیستم‌های سلسله مراتبی یا دو قطبی یا موازنه قوا گردد (Seyfzade, 2016: 346).

جدول ۱- نظریه‌های همگرایی

نظریه کانتوری و اشیگل درباره همگرایی به عنوان یک وضعیت	همگرایی معلول ۴ عامل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، سازمانی
نظریه کارکرد گرایی دیوید میتزانی	پیدایی فرایندهای اجتماعی ← افزایش وظایف غیر سیاسی در جامعه و قوت گرفتن نقش متخصصان ← همکاری‌های متخصصان فرو ملی در عرصه فراملی ← پیدایش و افزایش نهادهای همکاری بین‌المللی ← پیدایش همکاری‌ها و همگرایی اقتصادی
نظریه نو کارکرد گرایی ارنست هاس	پیدایش نیازهای اقتصادی اجتماعی ← پیدایش کارکردهای جدید ← عزم و اراده رهبران به ایجاد نهادهای همکاری تخصص بین‌المللی ← همگرایی کارکردی ← سیاسی شدن جامعه و اعمال فشار به رهبران برای گسترش همکاری‌های فراملی ← وجود تبعیض نسبت به واحدهای خارج از اتحادیه ← تلاش برای تشکیل اتحادیه جدید ← ایجاد رقابت برای تشکیل واحدهای همگرایی رقیب ← تحکیم همگرایی
همگرایی از دیدگاه دوپچ	ارتباط متقابل واحدها با هم ← همسانی ارزش‌ها و تلفیق عملی بهره و پاداش واحدها ← واکنش پذیری چند جانبه ← پیدایش هویت و وفاداری مشترک و روح جمعی ← همگرایی
همگرایی از دیدگاه جوزف نای	تقارن یا برابری اقتصادی واحدها ← مکمل بودن ارزش‌های نخبگان برای همگرایی ← کثرت گرایی ← امکان همگرایی ← همگرایی
همگرایی از دیدگاه اتزونی	پیدایش نیازهای جدید ← ایجاد ساختارهای جدید برای پاسخگویی به نیازهای جدید ← تجمع ساختارها و کارکردهای جدید در عرصه فراملی ← جهش به سوی همکاری‌های فراملی ← تسری همکاری‌ها به عرصه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی ← پیدایش همگرایی

(Source: Seyfzade, 2016)

همگرایی و واگرایی فرهنگی در نظریه‌های روابط بین‌الملل

تعریفی از همگرایی که محقق در این تحقیق به آن رسیده است تلفیقی از چند پارامتر است:

۱- ساختارها و فرهنگ سیاسی مشترک. ۲- منافع ناشی از همگرایی. ۳- فوق ملی گرایی.

۴- پیدایش هویت و وفاداری مشترک و روح جمعی

نظریه همگرایی که با فرهنگ سیاسی و ساختارهای یک جامعه تصور می‌شود که شکل‌گیری نهادهای فوق ملی متأثر از آن می‌باشد در واقع آنچه که همگرایی خوانده می‌شود ناشی از ضرورت‌های سیاسی و امنیتی محض نبوده بلکه بروز نوعی فرهنگ سیاسی نوین زمینه‌های ایجاد آن را فراهم کرده است. فرهنگ نوین دارای عناصر الزاماتی فراتر از ملی‌گرایی و ناسیونالیسم می‌باشد و بر اندیشه و آرمان فوق ملی‌گرایی استوار است و زمینه‌های همکاری فراملی در آن کشورها نهادینه می‌شود و همکاری از یک حوزه به حوزه‌های دیگر منتقل می‌شود. کشورهایی که ساختارها و نظام‌های سیاسی غیر مردم‌سالار و استبدادی دارند توانایی ایجاد همگرایی با سایر کشورها را ندارند زیرا ساختارهای سیاسی استبدادی بوده و در سیاست داخلی و خارجی خشن بوده و با همسایگان خود در حالت نزاع و درگیری به سر می‌برند و در سیاست خارجی منفعل و درون‌گرا عمل می‌کنند و در رویارویی با مسائل جهانی از خط مشی انزواطلبانه پیروی می‌کنند و تمایل چندانی برای همگرایی با سایر کشورها از خود نشان نمی‌دهند و کشورهایی که ساختار دموکراتیک دارند و در قلمرو جغرافیایی خاص قرار دارند در صورت تجانس ارزشی و انتظارات مشترک و تفاهم بر سر اهداف و منافع همگون به همکاری و اتحاد بین آن‌ها ختم می‌شود. همگرایی در چارچوب هویت و فرهنگ، از جمله موارد نزدیک کننده ملت‌ها و دولت‌ها به یکدیگر است.

کلینتون، رئیس جمهور ایالات متحده در نطق وضعیت اتحادیه در سال ۱۹۹۴ اعلام کرد که مردم سالاری‌ها به یکدیگر حمله نمی‌کنند. منظور وی این بود که در نهایت بهترین راهبرد برای تضمین امنیت خودمان و برقراری صلح با دوام پشتیبانی از پیشرفت مردم‌سالاری در دیگر نقاط است. کلینتون گسترش مردم‌سالاری را سومین ستون سیاست خارجی خویش خوانده و بنابر نظر کلینتون فرهنگ لیبرالیسم نقش مهمی در برقراری صلح همگرایی دارد (Lincliter, 2017: 174). به گفته اندرو لینکلتر، فرهنگ و نهادهای لیبرال توأم با هم سبب برقراری صلح مردم‌سالارانه می‌شوند و بر این اساس همه افراد نفع مشترکی در برقراری صلح دارند و جنگ را تنها به عنوان ابزار تحقق صلح لازم می‌دانند و به باور لیبرال‌ها مردم سالاری‌ها پیگیر منافع راستین شهروندان خویشند، صلح جو و درخور اعتمادند و بدین ترتیب لیبرال‌ها اعتقاد دارند منافع ملی ایجاب می‌کند که مردم سالاری‌ها با دیگر مردم سالاری‌ها از در سازش درآیند و گاه نیز ایجاب می‌کند که با دولت‌های غیر مردم سالاری از جنگ درآیند. دانلد پوچالو، همگرایی را چنین تعریف می‌کند: «یک رشته فرآیندها که باعث ایجاد و تداوم یک نظام هماهنگی در سطح بین‌المللی گردند؛ یعنی نوعی نظام بین‌المللی که در آن بازیگران همواره هماهنگ ساختن منافع خود، مصالحه در مورد اختلاف خود و تحصیل عواید متقابل از قبل تعاملات خود را میسر می‌یابند» (Doethry and Falzgraph, 2017: 629). فیلیپ جاکوب نیز اظهار نموده است که همگرایی سیاسی به وجود رابطه جمعی بین مردم یک واحد سیاسی اشاره داشته است و آنچه این مردم را در هم نگاه می‌دارد، پیوندهای متقابلی از هر نوع است که به آن نوعی احساس هویت و خودآگاهی می‌بخشد. یوهان دو وری، معتقد است که همگرایی را می‌توان چنین تعریف نمود:

فرآیند تشکیل و توسعه نهادهایی که به وسیله آن‌ها ارزش‌های معینی به طور آمرانه به گروه معینی از بازیگران یا واحدهای سیاسی اختصاص می‌یابند (Ghorbani and Sedigh Mohammadi, 2017: 43).

هاس، در کتاب خود پیرامون جامعه زغال و فولاد اروپا تصریح می‌کند که اتخاذ تصمیم همراهی یا مخالفت کردن با همگرایی به این امر بستگی دارد که گروه‌های عمده تشکیل دهنده واحد معطوف به همگرایی چشم انداز همگرایی را ثمربخش می‌بینند یا زبان‌بار. و به جای تکیه به نوعی طرح همگرایی که وجود انگیزه‌های نوع دوستانه را ضروری می‌داند آنچه معقول‌تر به نظر می‌رسد توجه به منافع و ارزش‌هایی است که بسیار پیچیده‌تر از آنند که بتوان آن‌ها را با اصطلاحات ساده‌ای چون آرزوی صلح فرانسه و آلمان یا آرزوی تشکیل اروپای متحد توصیف نمود (Ghavam, 2015: 74). هاس معتقد است در اثر فرآیند فراگیری و اقتباس فعالیت‌های دولتی معطوف به قدرت می‌توانند به کنش‌های معطوف به رفاه تبدیل شوند وقتی که بازیگران دریافتند که منافع آن‌ها هنگامی به بهترین نحو تأمین می‌شود که به یک سازمان بزرگ‌تر سر بسپارند آنگاه فرآیند فراگیری و اقتباس به همگرایی کمک خواهد کرد. بدین ترتیب منافع و رفاه تعبیر دیگری می‌یابند وی درس‌هایی که از همگرایی در یک بخش کارکردی فرا گرفته می‌شوند در بخش‌های دیگر نیز به کار گرفته شده و نهایت سیاست بین‌المللی را دگرگون می‌سازند. نظریه متعارض مفهوم تسری یا پیشروی افقی و عمودی از نظر هاس یعنی همان چیزی که می‌توانی آن را اصل انشعاب خوانده است که هاس در بررسی جامعه زغال و فولاد اروپا دریافت که از بین نخبگان اروپایی که مستقیماً با زغال و فولاد ارتباط داشته‌اند در ابتدا افراد کمی به حمایت از جامعه مذکور پرداخته‌اند و تنها وقتی که جامعه توانست به کار خود ادامه دهد، اکثر رهبران اتحادیه‌های صنفی و احزاب به طرفداری از این جامعه پرداختند و به خاطر منفعی که از قبل جامعه مذکور به دست آوردند در سایر تلاش‌های معطوف به همگرایی در اروپا از جمله تشکیل بازار مشترک پیش قدم شدند و کسانی که از وجود نهادهای فراملی در یکی از بخش‌ها سود برده بودند تمایل شدیدی به طرفداری از همگرایی در سایر بخش‌ها داشتند ملت‌ها به وسیله این فرآیند منافع ملی خویش را در یک محیط همگرایی وسیع‌تر ارتقا بخشیدند.

منافع عملی همانند فرهنگ و ایدئولوژی نقش عمده‌ای در صف‌بندی یا صف‌شکنی کشورها ایفا می‌کنند و به نظر والت با تشدید تهدیدات اهمیت فرهنگ به عنوان عاملی وحدت بخش کاهش می‌یابد دولت‌ها در صورت مواجهه با یک چالش جدی و حمایتی احتمالاً در صف‌بندی با یکدیگر چندان توجهی به اختلافات فرهنگی نخواهند داشت در چنین شرایطی منافع عملی بر ملاحظات فرهنگی فائق خواهند بود بر این اساس هر قدر دولت‌ها در محیط بین‌المللی بیشتر احساس امنیت کنند در تشکیلات اتحادها قرابت یا سازگاری فرهنگ بیشتری را جستجو خواهند کرد و به همین دلیل دولت‌هایی که فاقد ثبات داخلی هستند برای تقویت مشروعیت داخلی خود می‌کوشند تا با دولت‌هایی متحد شوند که از نظر فرهنگ با آن‌ها قرابت دارند (Ghavam, 2016: 69). کارل دوپیچ، ۴ شرط لازم همگرایی را بر می‌شمرد: ۱- ارتباط متقابل ۲- سازگاری عملی ارزش‌ها و پاداش‌های مشترک ۳- واکنش پذیری متقابل و ۴- نوعی هویت و یا وفاداری مشترک تعمیم یافته و معتقد است این پیش شرط‌ها و علل مقدمی برای شکل‌گیری همگرایی لازم است (Seyfzade, 2016: 31). نظریه کانتوری و اشپیگل، همگرایی را به عنوان یک وضعیت خاص سیاسی و یا فرآیندی جهت تعویض وفاداری‌ها به سطحی بالاتر از سطح ملی می‌دانند که معتقدند

همگرایی به عنوان یک وضعیت است که آن‌ها نظام بین‌الملل را متشکل از چندین نظام تابعه منطقه‌ای می‌دانند و به نظر آنان هر یک از این نظام‌های تابعه متشکل از یک دو و یا چند کشور هم‌جوار تعامل گر با یکدیگر است که پیوندهای مشترک قومی، زبانی و فرهنگی با یکدیگر دارند و گاه احساس همانندی و هویت آنان با اقدامات و طرز تلقی کشورهای که خارج از این نظام تابعه هستند تشدید می‌شود و زمینه‌های همگرایی فراهم می‌شود (Seyednezhad, 2017: 64). ریچارد روز کرانس، ۹ مرحله یا سیستم را مشخص نموده که در واقع نقاط عطف تغییرات رفتاری دولت‌ها را نمایش می‌دهد او اقدام به ساختن ۲ مدل نموده است مدل‌های روز کرانس با وضعیت‌ها و شرایط تعادل و ثبات سیستم جهانی مرتبط است و تعدادی عناصر اساسی در آن‌ها دخالت دارند: درون داد مزاحم (بر هم زننده نظم)، مکانیسم تنظیم کننده که در مقابل اغتشاش و مزاحمت از خود واکنش نشان می‌دهد (Kazemi, 2010: 63). درون دادهای مزاحم یا بر هم زننده نظم عبارتند از عوامل و نیروهای واگرا مانند فرهنگ‌ها، ناامنی‌های داخلی سیستم‌های فرعی «دولت‌های مستقل»، عدم توزیع یکنواخت منابع و منافع ملی متضاد. ریمون آرون، معتقد است هنگامی می‌توان گفت که فاعلان (دولت‌های مستقل) جز نظام واحدی هستند که بین آن‌ها آن گونه روابطی وجود داشته باشد که هر یک از آن‌ها در مرحله تصمیم‌گیری به منافع دیگران توجه کند. تالکوت پارسونز، سه‌گونه سیستم‌های جزء را که در داخل «سیستم اقدام» به هم مرتبط و وابسته هستند تفکیک می‌کند: سیستم شخصیتی-سیستم اجتماعی-سیستم فرهنگی- این سیستم‌های فرعی هر کدام به یکدیگر اثر متقابل دارند به ترتیبی که تغییر در هر یک از آن‌ها باعث تغییر در بقیه و در مجموع کل سیستم می‌گردد. پارسونز معتقد است که در یک جامعه یا سیستم کاملاً همگرا بازیگران نیازهای ویژه یکدیگر را تأمین می‌کنند و با تأمین منافع آن‌ها اشتیاق به همکاری و تعامل و تعادل در آن‌ها بیشتر می‌شود. کاپلان نیز به یک الگوی نظام حکومتی جهانی می‌پردازد که در آن یک مکانیسم وحدت دهنده و همگرا امور قضایی، سیاسی، اقتصادی و اداری سیستم کلان را تنظیم می‌کند و در این سیستم ارزش‌های ساختاری سیستم‌های فرعی یا دولت‌ها طوری است که مابینی با نظام کلی بین‌المللی ندارد و وحدت عمل و هماهنگی بین آن‌ها موجود است و ممکن است در مراحل مقدماتی فراگرد وحدت و ادغام به علت وجود ارزش‌های متضاد عدم تعادل در سیستم بروز کند و این همان فرآیندی است که به اعتقاد کاپلان ممکن است منجر به تشکیل سیستم‌های سلسله مراتبی یا دو قطبی یا موازنه قوا گردد (Seyfzade, 2016: 343). پوچالا و هاپکینز، معتقدند انگیزه پیوستن بازیگران ملی و غیر ملی به رژیم خاص از انتظار بهره‌دهی رژیم‌ها ناشی می‌شود زمانی که تشخیص داده شود که پیوستن به یک رژیم خاص مزایایی دارد بازیگران نسبت به قواعد آن رژیم خاص تمکین خواهند کرد و تا زمانی که این مزایا پایدار باشد وفاداری اعضا نیز دوام خواهد یافت و معتقدند که بیش از هر چیز پایداری اعضا به اصول و قواعد و هنجارهای یک رژیم مبادلاتی به تصور آنان از سوددهی یک رژیم بستگی دارد (Kazemi, 2010: 348). رابرت جرویس، معتقد است زمانی دوستی رژیم‌های بین‌المللی پایدار می‌ماند که اصل مقابله به مثل رعایت شود و اظهار می‌دارد که مفاد نظریه رژیم‌ها هم ناظر بر هنجارها و انتظاراتی است که همکاری را تسهیل می‌کند و هم از شکل همکاری است که حوزه‌ای بیش از تعقیب منافع کوتاه مدت شخصی را در بر می‌گیرد (Dehghani Firouzabadi, 2009: 115).

بنابراین، جاذبه فرهنگ و هویت‌بخش و نوعی احساس هویت باعث حمایت شدید از همگرایی منطقه‌ای می‌شود و احساس پایداری هر چه قوی‌تر و جاذبه هویت‌بخش هر چه شدیدتر باشد، به همان نسبت گروه‌های مخالف از معارضه مستقیم و رو در رو با جریان همگرایی بیشتر حذر خواهند کرد. کشور ایران به خاطر امنیت ثبات و منزلت به اتحادها می‌پیوندد در نظر لیسکا یکی از پیش‌شروط اساسی انسجام اتحاد ایجاد نوعی فرهنگ اتحاد است. کارکرد فرهنگ اتحاد ارائه توجیهی عقلی برای اتحاد است؛ چراکه فرهنگ در ایفای نقش از خاطرات انتخابی گذشته مایه گرفته و برای آینده طرحی در پی اندازد (Licenter, 2017: 35). بر این اساس، روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی نیز می‌تواند بر پایه‌ی این نگرش و در چارچوب ژئوپلیتیک تحلیل کرد.

یافته‌ها و تجزیه و تحلیل

همگرایی و واگرایی در تاریخ مناسبات ایران و عربستان

نوسان در روابط ایران و عربستان به صورت یک جریان تاریخی جریان داشته و تداوم داشته است. عبدالعزیز بن عبدالرحمن بن فیصل بن ترکی در سال ۱۳۰۰ه.ش (۱۹۱۲م) حکومتی را در نجد پایه‌ریزی کرد و خود را سلطان نجد و ملحقات آن نامید؛ وی همچنین در سال ۱۳۰۴ه.ش به قسمت حجاز نیز حمله برد و توانست پادشاه حجاز ملک‌علی را شکست دهد و با سرنگونی دولت هاشمیه (شریف حسین و فرزندانش) تقریباً تمام عربستان امروزی را تحت سیطره خود درآورد (Mottaghi, 2014: 67). این کشور جدید ابتدا «پادشاهی حجاز و نجد و ملحقات آن» نامیده شد و در سال ۱۳۵۱ه.ق برابر با ۱۹۳۲م، با کامل کردن حکومت سعودی‌ها بر کل شبه جزیره، به عنوان پادشاهی عربی سعودی نامگذاری گردید (Ahmadi, 2016: 36). از این دوره به بعد، عربستان به عنوان یک واحد سیاسی مستقل و در قالب یک کشور شناخته شد. در ادامه به بررسی روابط ایران و عربستان از دوره‌ی پهلوی اول تا پس از انقلاب اسلامی خواهیم پرداخت.

دوره‌ی پهلوی اول؛ ایران در اوایل قرن چهاردهم هجری دچار تحول سیاسی گردید؛ رضاخان که در سال ۱۲۹۹ه.ش توانسته بود قدرت را به دست بگیرد، در سال ۱۳۰۴ه.ش سلسله قاجار را منقرض نمود و خود تخت پادشاهی را بر سر نهاد و سلسله پهلوی را پایه‌ریزی نمود. از طرف دیگر عربستان نیز در همین دوران دارای تحول شد. بنابراین می‌توان گفت در ابتدای قرن چهاردهم هجری شمسی دو حکومت جدید در دو کشور مهم منطقه خلیج فارس به وجود آمدند که روابط این دو کشور نیز به همین خاطر از سر گرفته شد. دولت سعودی برای افزایش ارتباط با ایران، با ارسال تلگراف به پادشاه ایران، سلطنت رضاشاه را به وی تبریک گفت (Guffey, 2009: 10). در این دوران سعودی‌ها در صدد گسترش رابطه با کشورهای همسایه برای به رسمیت شناخته شدن دولت خود بودند. حکومت ایران در سال ۱۹۲۹م برابر با ۱۳۰۸ه.ش دولت حجاز و نجد و ملحقات آن را به رسمیت شناخت و با پیامی از طرف رضاشاه، پادشاهی ملک عبدالعزیز را به وی تبریک گفت و از بهبود روابط بین دو کشور ایران و عربستان (پادشاهی حجاز و نجد و ملحقات آن) ابراز خرسندی نمود. یکی از عواملی که موجب تاخیر در به رسمیت شناختن دولت حجاز و نجد از سوی ایران شده بود، قرارداد ۲۰می ۱۹۲۷م بین انگلیس و ابن سعود بود که در آن به مسئله برقراری روابط دوستانه و مسالمت‌آمیز میان ابن سعود و بحرین، کویت، قطر و عمان پرداخته شده

بود. همچنین دولت ایران طی نامه‌هایی از پادشاه عربستان می‌خواست تا نسبت به ترمیم قبور ائمه شیعیان در بقیع اقدامات لازم را مبذول نماید؛ ولی این درخواست رد می‌شد. روی هم رفته، می‌توان گفت که چارچوب کلی رابطه‌ی ایران و عربستان در دوره‌ی پهلوی اول، از ثبات نسبی برخوردار بود و عربستان به دلیل برتری نسبی ایران در منطقه، سعی در ایجاد رابطه‌ای آرام و بدون مناقشه با ایران بود.

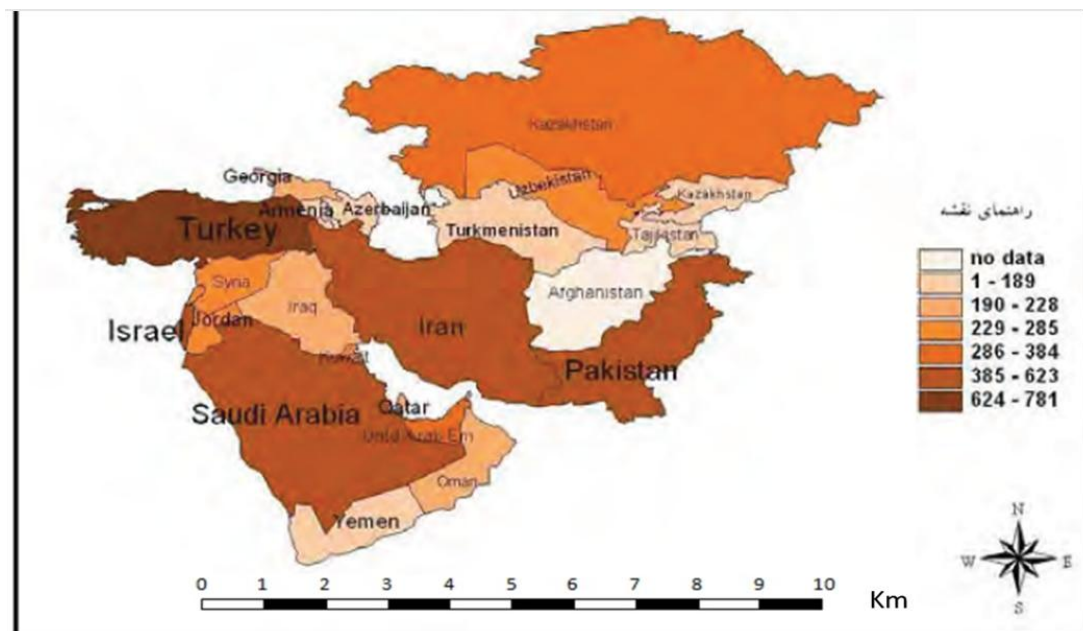
دوره‌ی پهلوی دوم؛ در زمان پادشاهی محمدرضا پهلوی، «حکومت عربستان در دست عبدالعزیز بن سعود بود که توانسته بود با شکست دادن هاشمی‌ها به حکومت نجد و حجاز دست یابد و پادشاهی السعودیه العریبه را تاسیس نماید» (James and Fawaz, 2013: 7). این دوره همراه با بروز تنش و تعارض در روابط تهران-ریاض شد. یکی از مهم‌ترین دلایلی که بین دو کشور مسئله و مشکل ایجاد می‌نمود، مشکل حاجیانی بود که از طرف ایران به این کشور برای انجام فریضه حج اعزام می‌شدند و وهابی‌ها با برخورد بد با ایرانیان شیعه، دولت ایران را مجبور به ترک ارتباط با دولت سعود می‌کردند. این مسئله با ادامه‌ی توهین حاکمان عربستان به زائران ایرانی شدت بیشتری یافت تا جایی که سبب شد روابط سیاسی و اقتصادی بین دو کشور به مدت چهار سال قطع شود (Ekhtiari and Others, 2011: 33). اما شاه عربستان در سال ۱۳۲۷ه.ش با ارسال نامه‌ای به دولت ایران خواستار از سرگیری روابط شد و با موافقت شاه ایران روابط بین دو کشور دوباره برقرار شد و اعزام زائرین ایرانی به عربستان نیز قانونی گردید. یکی دیگر از اختلافات بین ایران و عربستان، مسئله اسرائیل بود. ایران اسرائیل را به عنوان دوست خود پذیرفته بود و با این کشور رابطه سیاسی و ارتباطی برقرار نموده بود. دولت عربستان در زمان ملک سعود در مورد اسرائیل موضع خصمانه‌ای اتخاذ نکرد؛ ولی با قدرت گرفتن فیصل بن عبدالعزیز، موضع عربستان در این موضوع نیز تغییر کرد و عربستان به یکی از مخالفان اسرائیل تبدیل شد و به همین جهت بین دو کشور در این مسئله اختلاف به وجود آمد. یکی دیگر از موارد مناقشه بین دو کشور عربستان و ایران، مناقشه بر سر نام خلیج فارس بود؛ در زمان رضاشاه و محمدرضاشاه، رسانه‌های عربستانی و دیگر کشورهای عرب منطقه، گهگاهی نام مجعولی را به جای خلیج فارس در مطالب خود ذکر می‌کردند که با اعتراض ایران مواجه می‌گشت. مسائلی دیگری از جمله بحرین نیز بر دامنه‌ی اختلافات ایران و عربستان می‌افزود، اما با وجود تنش‌های نسبتاً چشمگیر در روابط سیاسی، این دو کشور دارای روابط تجاری خوبی بویژه در زمینه‌ی نفت بودند (Guffey, 2009: 12).

پس از انقلاب اسلامی؛ با بروز انقلاب اسلامی در ایران و شکل‌گیری اسلام سیاسی شیعی، دو عامل داخلی و خارجی سبب شد تا روابط ایران و عربستان بیش از هر دوره‌ی دیگری تنش‌زا شود؛ الف) حکومت سیاسی شیعه در ایران و ب) از دست رفتن حوزه‌ی نفوذ آمریکا در ایران و روی آوردن به عربستان (Ackerman, 2013: 3). در یک دوره‌ی تاریخی و طی جنگ تحمیلی، روابط ایران با کشور عربستان و به دلیل پان عربیسم و حمایت از عراق و همچنین مقابله با انقلاب اسلامی نوپا، تیره بود. حمایت‌های مالی عربستان به صدام که سبب شد تا وی به تقویت هر چه بیشتر نظامی و مالی بپردازد و آنها را علیه ایران به کار برد. پس از پایان یافتن جنگ، و دوران سازندگی ثبات و آرامش نسبی در رابطه‌ی ایران و عربستان حکمفرما بود. اما سیاست‌های گرایش به آمریکا از سوی عربستان و

ادامه‌ی سیاست‌های مداخله‌جویانه بویژه در خلیج فارس و تلاش برای جایگزین شدن به جای ایران در فروش نفت و وهابی‌گری، مسئله‌ی بحران یمن، باز هم روابط این دو کشور را به سمت تیرگی کشاند.

اشتراکات ایران و عربستان در چارچوب جغرافیای صلح

از منظر ژئوپلیتیکی و سنجش قدرت، ایران و عربستان به عنوان ساختارهای فضایی قدرتمند و برتر در منطقه‌ی خاورمیانه محسوب می‌شوند (شکل ۱). این دو ساختار به دلیل مجاورت جغرافیایی و همزیستی در طول قرون متمادی، به تشکیل مجموعه‌ای از اشتراکات در بعد جغرافیای انسانی و طبیعی منجر شده است. از آنجا که اشتراکات جغرافیایی برخلاف اشتراکات دیگر، پایدارتر هستند و بسیار سخت به تغییرات تن در می‌دهند، از این رو، مبنا قرار دادن آن‌ها به عنوان پایگاهی برای طرح همگرایی و همکاری در چارچوب صلح و همزیستی پایدار، منطقی‌تر و واقعی‌تر می‌نماید (Karimipour, 2009: 9).

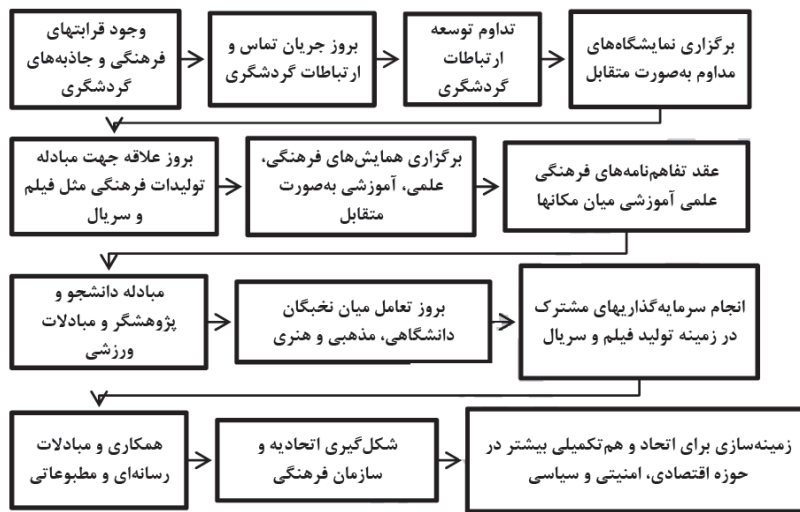


شکل ۱) سطح‌بندی قدرت منطقه‌ای در منطقه غرب آسیا

Source: Ahmadipour, et al, 2009

در این راستا، میان دو کشور ایران و عربستان با وجود پیوندهای تاریخی، وجود اشتراکات فرهنگی، استفاده از سرزمین ایران و عربستان برای اقتصادی‌ترین مسیر برای کشورهای منطقه برای رسیدن به آب‌های آزاد و بازارهای جهانی به دلیل محصور بودن بیشتر آن‌ها در خشکی و موقعیت مناسبی را برای ایران قرار داده است و باعث می‌شود قدمی برای وسعت روابط اقتصادی و همگرایی فراهم گردد (Harsij, 2008: 26). یکی از راه‌های عملی برقراری صلح میان ایران و عربستان را می‌توان پیوندهای قومی و مذهبی نام برد که با داشتن ظرفیت گردشگری و قرابت فرهنگی و مذهبی یا چند کشور منطقه‌ی خاورمیانه است (شکل ۲). همچنین ایران با نتایج بالای تولیدات علمی و نخبگان علمی، هویت فرا ملی و فرامرزی زبان فارسی، می‌تواند برای بدست آوردن شاخص‌های اقتصادی در کشور را بدست آورد. ایران بالاترین قدرت نرم‌افزاری و تسلط فرهنگی در منطقه جنوب غرب است که این امتیاز می‌تواند

در تعاملات اقتصادی میان دو کشور در زمینه واردات و صادرات نقش بسزایی داشته باشد (Golkarami, et al, 2017: 50).



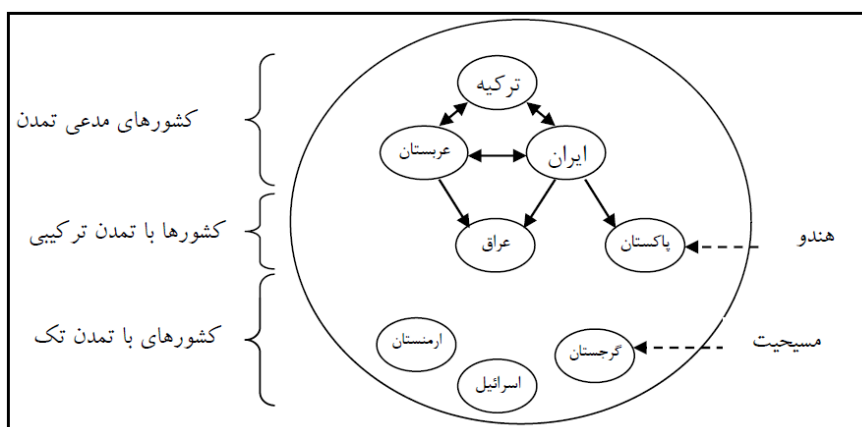
شکل ۲) روند همگرایی ایران و عربستان در چارچوب بر مبنای اشتراکات فرهنگی

Source: Vasegh, et al, 2015

کدهای ژئوپلیتیکی به عنوان قطب‌نمای مناسبات خارجی کشورها، در جهت تأمین منافع کشورها عمل می‌کنند و کشورهای مختلف از این طریق می‌توانند در جهت تقویت وزن ژئوپلیتیک خود تلاش نمایند. لذا ضرورت دارد برای بهره‌برداری حداکثری از علائق ژئوپلیتیکی، استراتژی ژئوپلیتیکی مشخصی را در پیش گرفت تا با کمترین چالش با رقبا در ارتباط با علائق ژئوپلیتیک بسیط و غیرقابل تقسیم، بتوان بیشترین سهم را از آن در جهت منابع ملی به دست آورد (Moshkbid, 2017: 205). این استراتژی مشخص ژئوپلیتیکی می‌تواند رویکرد جغرافیای صلح باشد. از سوی دیگر علائق ژئوپلیتیکی تصویری یا غیرواقعی، بستر و زمینه لازم را جهت به انزوا کشاندن سیستم‌های سیاسی فراهم می‌نمایند. کشورهایی که منابع خود را در جهت علائق ژئوپلیتیکی غیرواقعی هزینه نمایند، بسترسازی ضعف و انزوای خود را در بین سیستم‌های پویایی سیاسی فراهم نموده و درجه آنتروپی خود را افزایش می‌دهند. میزان فراوری علائق ژئوپلیتیکی تابع سطح قدرت کشورها است. چنانچه قدرت یک کشور در ابعاد مختلف رو به گسترش باشد، علائق ژئوپلیتیکی بسط یافته و حلقه آنها در فضای جغرافیایی گسترش می‌یابد. بیشترین علائق ژئوپلیتیکی یک کشور در کشورهای همجوار آن است و به میزان فاصله از مرزهای ملی، میزان علائق ژئوپلیتیکی کاهش خواهد یافت. رقابت دو قدرت منطقه‌ای ایران و عربستان به همراه کنش‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های فرا منطقه‌ای در کشورهای لبنان، یمن، بحرین، سوریه، عراق و... نتیجه‌ای جز جنگ، تداوم بحران، آوارگی و کشتار بیگناهان و فقر و عقب ماندگی منطقه‌ای در پی ندارد (Hafeznia, 2016: 10).

ساختار قدرت بر مبنای متغیر تمدنی در جنوب غرب آسیا در شکل ۳، نشان داده شده است. همچنانکه مشاهده می‌شود، ایران و عربستان از کشورهای مدعی تمدن در خاورمیانه محسوب می‌شوند. از این رو، متغیر اشتراکات تمدنی نیز یکی از محورهای جغرافیایی است که می‌تواند به روند همگرایی دو کشور، یاری رساند. در این راستا، کوشش دو کشور برای حل و فصل اختلافات ایدئولوژیکی و ژئوپلیتیکی در منطقه ضروری می‌نماید. در واقع، در موقعیتی که جهان از لحاظ فناوری مالی، بدون مرز است و بر همبستگی‌های بشری به‌طور ملموس افزوده می‌شود، لازم است

دولت‌ها در ایران و عربستان، سیاست و رابطه خارجی خود را با شرایط تغییرپذیری هماهنگ کنند. شرایط نظام بین‌الملل به‌گونه‌ای است که خواسته یا ناخواسته همکاری و مذاکرات همزیستی تمدن‌ها را با یکدیگر الزامی سازد.



شکل ۳) ساختار قدرت بر مبنای متغیر تمدنی ایران و عربستان

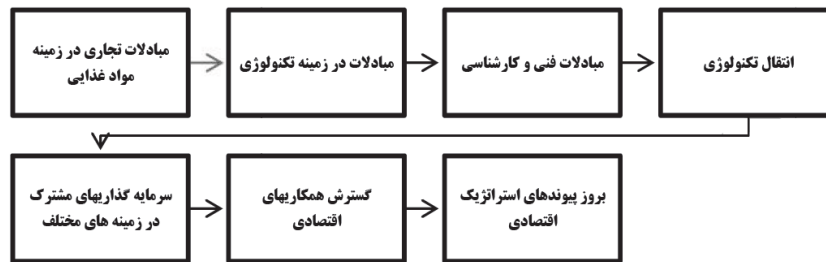
Source: Hafeznia, 2016

اگر اتخاذ سیاست تنبیه و تشویق برای تصیح مواضع غیر اصولی و در سیاست‌های خارجی در شرایط تاریخی تا حدودی لازم نظر می‌رسد، سیاست تنش‌زدایی چند اصل کلیدی عزت و حکمت و مصلحت را در بر دارد (Moshkbid, 2017: 209-210). از بین بردن تنش در محدوده عزت و حکمت و مصلحت این معنی را دارد که سیاست خارجی سعی بر از بین بردن بدفهمی‌ها، از بین بردن تنش و مفاهمه در جمهوری اسلامی ایران در شاخص‌های ذیل با از بین بردن تنش و مفاهمه در شرایط نظام دو قطبی آشتی‌پذیر کاربرد دارد، متفاوت است: از بین بردن تنش در عرصه بین‌الملل بر ضرورت پرهیز از مقابله ایدئولوژیک اصرار دارد؛ در صورتیکه ویژگی اصلی سیاست خارجی ایران و عربستان ایدئولوژیک بودن است.

تنش‌زدایی در روابط بین‌الملل سعی دارد تا با ایجاد برقراری، وضع حال جهانی را حفظ کند، در حالی که سیاست خارجی ایران و عربستان به دلیل ذات آرمان‌گرایانه، تجدیدنظرطلب است. از بین بردن تنش در عرصه بین‌المللی دو طرفه است؛ هم سعی در نگهداری وضع اکنون جهانی است هم کوشش همه‌جانبه در جهت برقراری منافع ملی. در صورتی که از بین بردن تنش در سیاست خارجی ایران و عربستان یک-سویه است (Azghandi, 2017: 30).

لازمه‌ی گذار از یک‌سویه‌نگری به سمت تعقیب اهداف جمعی و مشترک، درک الزامات تغییرناپذیر در چارچوب همسایگی جغرافیایی است. در این زمینه، برقراری زمینه مناسبات گردشگری و سرمایه‌گذاری‌های مشترک اقتصادی میان ایران و عربستان، می‌تواند نقش مثبتی ایفا نماید. چراکه رشد فزاینده ارتباطات جهانی و گسترش تماس‌ها میان افراد، گروه‌ها و توسعه کمی مسافرت‌ها و جابجایی افراد و گروه‌ها در سطح جهان، خالق فعالیت اقتصادی بسیار پراهمیتی موسوم به گردشگری در دنیای امروز شده است. اگرچه مهمترین کارکرد صنعت گردشگری برای اغلب کشورها، کارکرد اقتصادی در زمینه اشتغال و درآمدزایی آن است، لیکن فعالیت گردشگری علاوه بر آن، نقش بارزی در عرصه ارتباطات و مبادلات فرهنگی دارد. روشن است که مبادلات و تماس‌های فرهنگی میان گروه‌ها و مناطق جغرافیایی، در طول زمان زمینه آشنایی ملت‌ها را با یکدیگر فراهم ساخته و از این طریق به فرایند تفاهم، صلح و ثبات

بین‌المللی کمک می‌کند (Karimipour, 2015: 70). مسلماً افزایش تماس و ارتباطات میان افراد، گروه‌های ایران و عربستان به عنوان ساکنان مناطق مختلف جغرافیایی در قالب زمینه‌هایی چون گردشگری، ضمن فراهم ساختن امکان آشنایی افراد و گروه‌های دو کشور با الگوها، ارزش‌ها و دیدگاه‌های یکدیگر، به نزدیکی و همکاری میان دولت‌ها و نهادهای سیاسی آنان منجر می‌گردد که این به نوبه خود به حل و فصل بسیاری از تنش‌ها و مخاصمات محلی و بین‌المللی انجامیده و باعث گسترش ثبات و امنیت در محیط داخلی ایران و عربستان و در یک کل بزرگتر، محیط خاورمیانه می‌شود (Vasegh, et al, 2015: 33).



شکل ۴) همگرایی اقتصادی ایران و عربستان در چارچوب جغرافیای صلح

Source: (Vasegh, et al, 2015)

همچنانکه شکل ۴ نیز نشان می‌دهد، فرایند جغرافیای صلح در زمینه اقتصادی میان ایران و عربستان، نخست از با پایین‌ترین سطح همکاری شروع می‌شود و در طول زمان به ایجاد روابط عمیق منجر می‌شود. در مرحله بعدی، فرایند همگرایی اقتصادی به صورت تبادلات فنی و تکنولوژیک آشکار می‌گردد و در صورت تداوم روابط اقتصادی بین دو مکان جغرافیایی ایران و عربستان و گذشتن از مرحله تبادلات تجاری، در مرحله پیشرفته‌تر در این مورد به سرمایه‌گذاری مشترک منجر می‌گردد. در نهایت، همگرایی اقتصادی میان ایران و عربستان، به سوی مرحله تبادلات فنی و کارشناسی و در کامل‌ترین مرحله، به همبستگی گسترده اقتصادی می‌انجامد.

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی-پژوهشی

ایران و عربستان به عنوان دو واحد سیاسی-فضایی تعیین کننده در منطقه‌ی خاورمیانه و نیز خلیج فارس، دارای اشتراکات جغرافیایی در دو بعد انسانی و طبیعی بسیاری هستند. با این حال، کدهای ژئوپلیتیکی که این دو کشور برای رقابت در محیط خارجی ترسیم کرده‌اند، تضاد منافع و اهداف را به وجود آورده و باعث رویارویی و واگرایی دو کشور شده است. واگرایی و تنش در روابط دو کشور، به ویژه پس از تحولات جهان عرب و بی‌ثباتی در سوریه و یمن، شکل جدی‌تری به خود گرفت. روند فزاینده واگرایی میان ایران و عربستان در شرایط فعلی به شرایطی رسیده است که هر دو کشور کوشش می‌کنند تا با یارگیری منطقه‌ای و افزایش عمق استراتژیک خود، کشور رقیب را در رسیدن به اهداف و برنامه‌های خود در محیط داخلی و خارجی، دچار اختلال کنند. به نظر می‌رسد که برجستگی فضای ایدئولوژیک در سیاست خارجی دو کشور و کوشش برای قلمروسازی بر اساس این ایدئولوژی، یکی از مهمترین عناصر مداخله‌گر سیستمی در مناسبات ایران و عربستان باشد. با این حال، وجود اشتراکات جغرافیایی دیرینه میان دو کشور، از جمله شاخص‌ها و زمینه‌های قابل اتکایی است که می‌توان بر اساس آن به افزایش و تقویت همگرایی میان دو کشور بیانجامد. اشتراکات جغرافیایی در چارچوب موقعیت استراتژیک دو کشور، برخورداری از منابع انرژی، توانمندی‌های اقتصادی و گردشگری، متغیرهای فرهنگی و تمدنی است که در صورت ورود این

متغیرها به صورت سیستمی در کدهای ژئوپلیتیکی دو کشور، می‌تواند روند همگرایی ایران و عربستان را در چارچوب جغرافیای صلح، واقعی‌تر کند.

به نظر می‌رسد رابطه‌ی دو کشور ایران و عربستان متأثر از رویکرد ژئواستراتژیک و ذهنیت ژئوپلیتیکی تصمیم‌سازان دو کشور است. با توجه به ماهیت دینامیک قدرت در طی هزاره جدید و در پی حوادث ۱۱ سپتامبر و دومینوی رخدادهای پس از آن از یک سو و انقلاب‌های عربی از سوی دیگر شاهد بر هم خوردن نظم موجود در منطقه خاورمیانه هستیم که تمامی بازیگران را در جهت تطبیق با شرایط پیش آمده به تکاپو وا داشته است. عربستان سعودی با درک این وضعیت و با توجه به مقتضیات نوظهور منطقه و بر هم خوردن موازنه سنتی موجود در منطقه، در پی احیای نقش تاریخی خود در جهان عرب و نقش آفرینی موثرتر در معادلات امنیتی خاورمیانه می‌باشد. این تغییر نگرش رهبران سعودی و سعی در استقرار نظم ژئوپلیتیکی دلخواهشان طبیعتاً با مقاومت سایر قدرت‌های منطقه‌ای نظیر ایران، ترکیه، قطر و غیره مواجه شده که هر کدام به دلایلی با این کنشگری عربستان به مقابله برخاسته‌اند.

تشدید تنش‌های ژئوپلیتیکی هویتی میان دو کشور ایران و عربستان که با ویژگی‌هایی نظیر گسترش اختلافات شیعی سنی، رقابت بر سر مدیریت بازارهای جهانی نفت، توسعه توانمندی‌های هسته‌ای و گسترش قدرت نرم ایران در عراق، افزایش قدرت محور مقاومت شیعی، شعله‌ور شدن دوباره آتش اعتراضات قبایل شیعی شرق عربستان و زوال قدرت منطقه‌ای این کشور در عراق و افغانستان همراه شده، جنگ سرد نوینی را در منطقه خلیج فارس شکل داده است. برهمکنش این رقابت‌ها در آخرین کمر بند شکننده دنیا یعنی جنوب غرب آسیا (خاورمیانه) سبب شکل‌گیری بازی ژئوپلیتیکی پیچیده‌ای در منطقه شده که آینده مبهمی را برای آینده منطقه ترسیم کرده است. ایران و عربستان سعودی دو کشور مهم و تعیین کننده در منطقه محسوب می‌شوند که به دلایل گوناگون درگیر رابطه‌ای پر تنش بوده‌اند؛ این دو کشور، تقریباً از دهه ۱۹۵۰ به این سو، به عنوان رقیب هم در منطقه، ایفای نقش کرده‌اند. رقابت ایران و عربستان، زمینه گسترده‌ای را در بر می‌گیرد: رقابت در خلیج فارس، خاورمیانه، جهان اسلام و عرصه بین‌الملل؛ رابطه ایران و عربستان، از زمان شکل‌گیری عربستان سعودی فراز و فرودی از رقابت‌های مسالمت آمیز تا خصومت و قطع رابطه را تجربه کرده است. عربستان که مدتی پس از روی کار آمدن رضاشاه در ایران بنیاد نهاده شد، در آغاز رابطه تنش آلودی با ایران نداشت و به سبب نوپدید بودن حاکمیت در ریاض، بیشتر مشی همگرایی را پیگیری می‌کرد. با تثبیت قدرت و حاکمیت در عربستان، دولتمردان این کشور به دنبال گسترش حوزه نفوذ و پراکنش ایدئولوژی خود در منطقه برآمدند. چنین موضعی، با توجه به آن که ایران در زمان پهلوی دوم خود را ژاندارم منطقه می‌دانست، نوعی تقابل و تضاد را گریز ناپذیر کرده بود.

رقابت پایدار میان ایران و عربستان به عنوان همسایگان و دو کشور قدرتمند منطقه با توجه به موارد ذکر شده، شکل گرفته که مهمترین علت آن فقدان دیدگاه واحد ژئوپلیتیک میان دو کشور است؛ به این شکل که، هر زمان حوزه نفوذ ایران در منطقه افزایش یابد، عربستان در برابر این مسئله واکنش نشان داده و سعی در محدود کردن ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای رقیب می‌کند و بالعکس نیز صدق می‌کند. قابلیت‌های استراتژیک عربستان ذخایر غول‌آسای نفت، تصمیم‌ساز بی‌همتای بازار نفت، کانون جهان اسلام، ثروتمندترین کشور عرب و دولت رفاه و تنگناها و چالش‌های این کشور مرزهای باز و گسترده، اقتصاد نفتی، اقلیم بیابانی، سیستم سیاسی شکننده، فرهنگ بسته قبیله-

ای، اختلاف مرزی و کمبود نیروی انسانی ماهر است. روی هم رفته، ایران و عربستان به عنوان دو واحد سیاسی - فضایی تعیین کننده در منطقه‌ی خاورمیانه و نیز خلیج فارس، دارای اشتراکات جغرافیایی در دو بعد انسانی و طبیعی بسیاری هستند. با این حال، کدهای ژئوپلیتیکی که این دو کشور برای رقابت در محیط خارجی ترسیم کرده‌اند، تضاد منافع و اهداف را به وجود آورده و باعث رویارویی و واگرایی دو کشور شده است. واگرایی و تنش در روابط دو کشور، به ویژه پس از تحولات جهان عرب و بی‌ثباتی در سوریه و یمن، شکل جدی‌تری به خود گرفت. روند فزاینده واگرایی میان ایران و عربستان در شرایط فعلی به شرایطی رسیده است که هر دو کشور کوشش می‌کنند تا با یارگیری منطقه‌ای و افزایش عمق استراتژیک خود، کشور رقیب را در رسیدن به اهداف و برنامه‌های خود در محیط داخلی و خارجی، دچار اختلال کنند. در این راستا، برجستگی فضای ایدئولوژیک در سیاست خارجی دو کشور و کوشش برای قلمروسازی بر اساس این ایدئولوژی، یکی از مهمترین عناصر مداخله‌گر سیستمی در مناسبات ایران و عربستان باشد.

همسایگی ایران و عربستان، از دیدگاه صلح جغرافیایی بر بنیاد چند اصل فلسفی - استراتژیک استوار است: جبر همسایگی، پایداری فرهنگی-مذهبی، پایداری فرهنگ زبانی، استراتژی برد-برد، مرزهای بازگانی، هسته اتحاد منطقه‌ای، محور تهدید، پایه‌های مشترک فرهنگی، تنگناهای مشترک جغرافیایی و همگرایی، تهدیدهای مشترک امنیتی، تداخل منابع انسانی، نزدیکترین پایگاه‌های اورژانس، امنیت منطقه‌ای و منافع مشترک طبیعی. بنابراین، آنچه در پژوهش مزبور اهمیت یافت، نقش جغرافیا به عنوان عاملی اثرگذار در روابط میان کشورها است. ایران و عربستان به عنوان دو کشور همجوار در منطقه‌ی خلیج فارس و نیز دو قدرت ژئوپلیتیکی در جنوب غرب آسیا، دارای اشتراکات و هم‌پوشانی‌های جغرافیایی متعددی هستند. در همین رابطه، لازمه‌ی برقراری صلح پایدار و گذار به سمت صلح جغرافیایی، درک الزامات تغییرناپذیر در چارچوب همسایگی جغرافیایی است. در این زمینه، برقراری زمینه مناسبات گردشگری و سرمایه‌گذاری‌های مشترک اقتصادی میان ایران و عربستان، می‌تواند نقش مثبتی ایفا نماید. چراکه رشد فزاینده ارتباطات جهانی و گسترش تماس‌ها میان افراد، گروه‌ها و توسعه کمی مسافرت‌ها و جابجایی افراد و گروه‌ها در سطح جهان، خالق فعالیت اقتصادی بسیار پراهمیتی موسوم به گردشگری در دنیای امروز شده است. اگرچه مهمترین کارکرد صنعت گردشگری برای اغلب کشورها، کارکرد اقتصادی در زمینه اشتغال و درآمدزایی آن است، لیکن فعالیت گردشگری علاوه بر آن، نقش بارزی در عرصه ارتباطات و مبادلات فرهنگی دارد. روشن است که مبادلات و تماس‌های فرهنگی میان گروه‌ها و مناطق جغرافیایی، در طول زمان زمینه‌آشنایی ملت‌ها را با یکدیگر فراهم ساخته و از این طریق به فرایند تفاهم، صلح و ثبات بین‌المللی کمک می‌کند. بی‌تردید افزایش تماس و ارتباطات میان افراد، گروه‌های ایران و عربستان به عنوان ساکنان مناطق مختلف جغرافیایی در قالب زمینه‌هایی چون گردشگری، ضمن فراهم ساختن امکان آشنایی افراد و گروه‌های دو کشور با الگوها، ارزش‌ها و دیدگاه‌های یکدیگر، به نزدیکی و همکاری میان دولت‌ها و نهادهای سیاسی آنان منجر می‌گردد که این به نوبه خود به حل و فصل بسیاری از تنش‌ها و مخاصمات محلی و بین‌المللی انجامیده و باعث گسترش ثبات و امنیت در محیط داخلی ایران و عربستان و در یک کل بزرگتر، محیط خاورمیانه می‌شود.

در واقع، فرایند جغرافیای صلح در زمینه اقتصادی میان ایران و عربستان، نخست از با پایین‌ترین سطح همکاری شروع می‌شود و در طول زمان به ایجاد روابط عمیق منجر می‌شود. در مرحله بعدی، فرایند همگرایی اقتصادی به صورت تبادلات فنی و تکنولوژیک آشکار می‌گردد و در صورت تداوم روابط اقتصادی بین دو مکان جغرافیایی ایران و عربستان و گذشتن از مرحله تبادلات تجاری، در مرحله پیشرفته‌تر در این مورد به سرمایه‌گذاری مشترک منجر می‌گردد. در نهایت، همگرایی اقتصادی میان ایران و عربستان، بسوی مرحله تبادلات فنی و کارشناسی و در کامل‌ترین مرحله، به همبستگی گسترده اقتصادی می‌انجامد. اتکاء به این اشتراکات، می‌تواند روند همگرایی و ایجاد صلح پایدار میان روابط دو کشور را تعمیق بخشد. از سوی دیگر، خارج شدن از این چارچوب‌های جغرافیایی و قرارگیری دو کشور در دالانی از قلمروسازی‌های ایدئولوژیکی باعث می‌شود تا هم‌پوشانی‌های جغرافیایی به عنصری رقابتی و تنش‌آفرین تبدیل شود و دو کشور ایران و عربستان به‌جای بهره‌گیری از این اشتراکات در راستای توسعه و همکاری‌های متقابل، از جغرافیا به عنوان عاملی برای برهم زدن ثبات و امنیت یکدیگر استفاده کنند.

روند یاد شده، اکنون برجستگی خاصی در سیاست خارجی دو کشور دارد و عوامل جغرافیایی با وجود ماهیت صلح‌آمیز خود، به عاملی برای تشدید رقابت و فرساینده‌گی ایدئولوژیک در روابط تهران-ریاض تبدیل شده است. در واقع، قدرت ایدئولوژیک و سخت‌افزاری در روابط دو کشور برجسته شده است و قدرت فرهنگی و نرم‌افزاری موجود میان ایران و عربستان را به حاشیه رانده است. این در حالی است که عناصر و عوامل جغرافیایی، واقعیت‌های تاریخی و نرم‌افزاری هستند که اگر عنصر قلمروسازی ایدئولوژیک این واقعیت‌ها را به حاشیه نراند، می‌تواند چارچوبی مستحکم برای عادی‌سازی و تثبیت روابط مسالمت‌آمیز میان دو کشور ایران و عربستان قلمداد شود.

اما باید توجه داشت که در نهایت این عامل جغرافیای سیاسی و نقش استراتژیک ایران است که روابط این کشور با دولت‌های منطقه را تنظیم می‌کند. رقابت کنونی شیعه - سنی در منطقه ماهیتاً نزاع تقسیم قدرت در میان جهان عرب است، تا اینکه یک رقابت ایدئولوژیک ایرانی - عربی. سیاست خارجی عربستان سعودی که توسط خاندان آل سعود اعمال می‌شود، جنبه‌های متفاوتی دارد و گروه‌های متفاوتی بر آن اثر گذارند. از یکسو ایالات متحده که به حکومت عربستان به عنوان شریک ابزاری می‌نگرد و از سوی دیگر، سلفی‌ها که مخالف حضور و دخالت آمریکایی‌ها در کشورشان و همچنین در حوزه‌های تصمیم‌گیری هستند و هر از چند گاهی واکنش‌های خشونت‌آمیزی چه در کشور و چه در خارج از کشورشان (مناطق مساعد فعالیت) نشان می‌دهند. همچنین، در داخل عربستان گروه‌های اصلاح-طلبی که خواستار آزادی‌ها و حقوق مدنی و مشارکت سیاسی بیشتر برای اقشار مختلف جامعه از جمله زنان و همچنین اقلیت‌ها از جمله شیعیان می‌باشند، بخش دیگری از حلقه‌های قدرت در این کشور را نشان می‌دهد. با وجود ادعای رهبری جهان اسلام از سوی عربستان، این جنبه‌های متفاوت موجب شده است که نظام سیاسی عربستان چه از منظر داخلی و چه از منظر خارجی به دلیل این نقاط ضعف، تضادها و ناهماهنگی‌ها و عدم شفافیت، منتقدان فراوانی داشته باشد و آن احترام عمیق مورد انتظار خود را (با وجود تلاش‌های منقطع و مقطعی برای رضایت و جلب نظر هر یک از این گروه‌ها) به دست نیاورد. مجموعه‌ی واقعیت‌های جغرافیایی دو کشور ایران و عربستان، نشان از اهمیت روابط بین دو کشور و لزوم تنش‌زدایی در روابط دو کشور دارد. در واقع، با وجود تشابه دو کشور در استفاده از جنبه‌های ایدئولوژیک در سیاست خارجی و پیشبرد اهداف منطقه‌ای خود، هر دو کشور با در

نظر گرفتن اشتراکات و همبستگی‌های همسایگی بر بنیاد جغرافیا، می‌تواند به سوی روابط مسالمت‌آمیز پایدار حرکت کند.

References

- Ahmadi, Hamid (2016). Iran and Saudi Arabia Relations in 20th Century [In Persian]. Tehran: Foreign Minster Publication.
- Ahmadipour, Zahra, et al (2009). Geopolitical Analysis of convergence in West of Asia [In Persian]. Geography and Regional Planning. Vol. 1, No. 1, pp. 1-21.
- Azghandi, Alireza (2017). Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran [In Persian]. Tehran: Samt Publication
- Bliss, John, Smith, Steve (2017). Globalization of Politics: International relations in modern era, Translated into Persian by Abolghasem Rahchamani. Tehran: Abrar Publiction.
- Hafeznia, Mohammadreza (2015). Principles and Concepts of Geopolitics [In Persian]. Mashhad: Papoli Publication.
- Hafeznia, Mohammadreza (2016). National Power and its measurement [In Persian]. Tehran: Entekhab Publication.
- Dehghani Firouzabadi, Seyed Jalal (2009). Cultural diplomacy of Islamic Republic in the Persian Gulf [In Persian]. Politics Quarterly, No. 121, pp. 113-125.
- Doethry, James, Falzgraph, Robert (2017). Opponent theories in International relations, Translated by Bozorgi, Vahid and Tayeb. Tehran: Qumes Publication.
- Seyednezhad, Bagher (2017). Fundamentalism in Iraq and Its Impact on Iran [In Persian]. Journal of Strategic Studies. Vol. 13, No. 47, pp. 60-81.
- Seyfzade, Hossein (2016). Theory Making in International Relations [In Persian]. Tehran: Samt Publication.
- Gharaghian Zandi, Davoud (2009). Nation and State Building in Iraq: Historical Background and Future Scenarios [In Persian]. Journal of Strategic Studies. Vol. 13, No. 47, pp. 30-49.
- Ghorbani, Adel, Sedigh Mohammadi, Mir Farhad (2017). Iran and Saudi Arabia Economic Relations: Prospects and Opportunities [In Persian]. Tehran: Tadbir Publication.
- Ghavam, Abdolali (2015). Convergence in International Relations [In Persian]. Journal of International Studies. Vol. 2, No. 4, pp. 81-102.
- Ghavam, Abdolali (2016). International Relations: Theories and Approaches [In Persian]. Tehran: Samt Publication.
- Kazemi, Aliasghar (2010). Convergence Theories in International Relations [In Persian]. Tehran: Qoumes Publication.
- Karimipour, Yadolah (2009). Iran and Neighbors: Tensions and Threats Sources [In Persian]. Tehran: Jihad Daneshgahi Publication.
- Karimipour, Yadolah (2015). Geography, First for Peace [In Persian]. Tehran: Entekhab Publication.
- Golkarami, Abed, Karimipour, Yadollah, Mottaghi, Afshin (2017). Explanation of The Islamic Republic of Iran's foreign policy with emphasizing on Geo-Economic Possibilities [In Persian]. Journal of Practical Researches in Geographical Sciences. Vol. 18, No. 49, pp. 45-61.
- Lincliter, Andrew (2017). Liberian Peace. Translated by Alirezad Tayyeb. Tehran: Center for Political and International Studies.
- Mottaghi, Afshin (2014). Iran and Saudi Arabia Cinflicts based on Conservatism Theory [In Persian]. Journal of Practical Researches in Politics. Vol. 3, No. 12, pp. 59-78.
- Moshkbid, Elahe (2017). Explanation of Iran's Regional Development moods based on the peace Geopolitics [In Persian]. Doctoral Thesis in Political Geography. Tehran: University of Tehran.
- Harsij, Hossein, Toiserkani, Mojtaba, Jafari, Leila (2008). Geopolitics of Iran's Soft Power [In Persian]. Journal of Political Sciences, Vol. 3, Vol. 3, pp. 20-39.
- Vasgh, Mahmood, Safavi, Syed Yahya, Hossini, Seyed Salman (2014). Complementary Approach: Concepts and Practices with emphasizing on South East of Asia [In Persian]. Geopolitics Quarterly. Vol. 12, No. 1, pp. 30-48.
- Ackerman, R. (2013). The Saudi Oil War on Iran. The National Interest, Political Interests, 5(2): 1-9.

- Alvandi, R. (2010). Muhammad Reza Pahlavi and the Bahrain Question, 1968–1970, *British Journal of Middle Eastern Studies*, 32 (2): 159–177.
- Ekhtiari, A.R., Hasnita B., Samsu K., and Gholipour Fereidouni, H., (2013). The Hajj and Iran's Foreign Policy towards Saudi Arabia. *Journal of Asian and African Studies* 46 (678). Retrieved 22 August 2013.
- Grinin, L., Korotayev, A. and Tausch A. (2016). *Economic Cycles, Crises, and the Global Periphery*. Springer International Publishing, Heidelberg, New York, Dordrecht, London.
- Guffey, R., A. (2009). Saudi-Iranian Relations Since the fall of Saddam: Rivalry, Cooperation and Implications for U.S.A Policies, *Middle East Journal*, 61(4): 1-15.
- James, H. and Fawaz, P. (2013). Symptoms of Cold Warfare between Saudi Arabia and Iran: Part 1 of 3". *Journalism and Political Science* 16 (1): 2-15.
- Tausch, A. (2015). *The political algebra of global value change. General models and implications for the Muslim world*. With Almas Heshmati and Hichem Karoui (1st ed.). Nova Science Publishers, New York.